



دریتم در ادب قدیم

# گوهر دریای پارس

سید احمد رضا مجرد

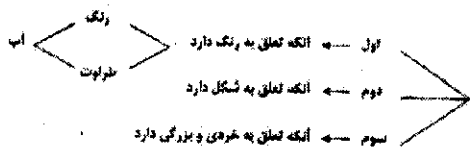
در این اثر، روند شکل گیری «در» با مروارید، انواع، چگونگی صید و مکان‌های صید آن در دریای پارس روایت شده است. نویسنده در ادامه، با نقل پنج حکایت تاریخی از تنسوخ نامه ایلخانی و چند اثر دیگر، به نقش مروارید در زندگی برخی از پادشاهان و خلفا پرداخته است. امیدواریم خوانندگان عزیز از نقل حکایت‌های جذاب و خواندنی بهره‌مند گردند.

ابو الحسن علی بن حسن مسعودی در کتاب معتبر و معروف خود، «مروج الذهب و معادن الجواهر» موضوع صید مروارید را منحصراً به دریای پارس می‌داند و چنین می‌نویسد: ... و غوص و استخراج مروارید به دریای فارس کنند و این از اول نیشان تا اواخر ایلول باشد و به دیگر ماههای سال غوص نباشد. در کتاب‌های سابق خود، از دیگر مکان‌های غوص این دریا سخن آورده‌ایم. که به دریا‌های دیگر مروارید نیست. (۴)

خواجه نصیرالدین طوسی در «تنسوخ نامه ایلخانی» در شرح انواع مروارید و ذکر معادن و عقود و قیمت آن چنین می‌نویسد: ... مروارید را از مغاص «کیش» و بحرین بیرون می‌آورد.

و مغاص موصی باشد از دریا که معدن صدف مروارید باشد و در آن مغاص پیوسته صدف نباشد و در سالی ۲ ماه به وقت آفتاب در سرطان و اسد باشد. و غوص توان کرد، سبب آن که در این هنگام در جایی که آب تنک باشد، گرم بود و نهنگ به قعر دریای بزرگ گریزد و غوص توان کرد. و چون هوا خوش شود باز نهنگ در مواضع غوص پدید آید، غوص باطل شود. و بهترین لوء از سیلاف (سیراف)، دریای کیش و بحرین خیزد و بعد از آن مغاص «معبّر». (۵)

مروارید بر شکل پوست پیاز، پوست‌ها دارد و نیکی و بدی آن از سه چیز توان دانست:



آنچه تعلق به رنگ دارد دو چیز است. یکی رنگ، دوم طراوت و آن را آب خوانند و اصل مروارید «آب» است. از بهر آن که از رنگ‌های مروارید سپیدی است و سپیدی آبدار بود و آن بهترین همه انواع مروارید باشد. سفید بی آب را «جسی» خوانند. که بدترین همه

در همان مروارید است، مروارید از گوهرهای آلی است که در جوف یک حیوان دریایی به نام صدف که دارای دو قطعه غشای آهکی محکم است تکوین می‌یابد. ماده‌ای که لایه داخلی پوسته آهکی صدف یا به قول معروف «گوش ماهی» را می‌پوشاند، از جنس همان مروارید است. بعضی از اوقات این ماده جدا از این لایه‌ها به شکل یک جبه مدور درخشان نیز تشکیل می‌شود که همان گوهر معروف مروارید است.

... غشای صدف از دو قسمت مختلف پدید آمده که در اندازه و حجم با یکدیگر یکسان نیستند. قسمت خارجی و لبه و حواشی آن مضرس و داخل آن لایه‌ای از کربنات کلسیم است که بسیار درخشان و صاف است و هر دو، ماده‌ای است که از ترشحات خود صدف به وجود می‌آیند و به مرور زمان بارشد جانور، بر حجم آنها افزوده می‌گردد.

حال اگر احیاناً یک شتی خارجی مانند: ماسه، ریگ، تخم، یا چیز دیگری هنگام تغذیه صدف، داخل آن شود و یا عمداً داخل بنمایند مانند همان عمل تشکیل غشا که از داخل صورت می‌گیرد آن شتی نیز با مواد مترشحه حیوان پوشیده می‌شود. و چون با حرکات گوشت صدف، آن شتی به این سو و آن سو می‌غلطد، اغلب شکل مدور مخصوصی به خود می‌گیرد. (۱)

این گوهر که نوشته‌های باستانی از آن بسیار یاد شده است، به نظر عامه مورخان و دانشمندان قدیم، مرکز صید آن، «دریای پارس» خصوصاً منطقه سیراف بوده است. (۲)

ابو اسحاق ابراهیم اصطخری در کتاب «مسالک و ممالک» مرکز مروارید را تنها در «دریای پارس» می‌داند چنان که می‌نگارد: ... و از عمان و سراندیب در این دریا (دریای پارس) معدن مروارید است و جز دریای پارس هیچ جای معدن مروارید نگفته‌اند. (۳)

انواع مروارید باشد... هر مروارید که سپید و آبدار و با طراوت باشد که به ستاره ماند آن را «شاهوار» و «نجم» و «عیون» و «خوشاب» و «مدحرج» گویند. و آن سپیدی باشد شیر فام و این اسامی هر یک به طریق استعاری است چنان که «شاهوار» به جهت آن گویند که اوصاف کمال درو جمع باشد.

آبدار بودن مروارید چند گونه است. اول - از همه بهتر باشد - آن بود که شفاف و صاف می‌باشد بی هیچ رنگ غریب مانند قطره آب - آن نادر باشد - خوشاب - گویند.

دوم - تنگ آب بود که اندکی با زردی زند. سوم - سرخاب بود که اندکی با سرخی آمیخته بود، چنان که در طاووس است.

چهارم - شمعی باشد. که مابین سبزی و زردی بود. پنجم - سیاه بود و آن تاریک رنگ باشد و در «رمادی» توان یافت.

ششم - خشک آب - آن که آب او اندکی بود و خشکی و بی‌آبی بر او غلبه کند.

هفتم - آن بود که او را هیچ آب نبود و آن را مروارید بی آب خوانند که «جسی» باشد. (۶)

خواجه نصیرالدین طوسی در «تنسوخ نامه» پس از آن سخن از بزرگی و خردی مروارید می‌آورد و شرح عقود و ترتیب آرایش دانه‌ها را در عقد بر می‌شمرد و طریق سوراخ کردن و غربال کردن دانه‌ها را می‌نگارد.

خواجه نصیرالدین سپس می‌افزاید: ... دانه‌ای که از دو دانگ زیادت باشد با یک مثقال مناسب که باهم افتد، اگر جفت باشد بهاء یک نیمه زیادت کنند و باشد که بهاء یک به دو شود و اگر خرد باشد بهاء کم کنند و بی جفتی عیب شمرند مگر دامنه‌ای که نیک بزرگ باشد. چنانکه نزدیک مثقالی برسد، یعنی نظیر خود ندارد و آن را بدین سبب «دریتم» خوانند. و آن را واسطه «قلاده» سازند و دانه‌های بزرگ را عیون خوانند. (۷)

... هر چه از دانگی یا دو دانگ بگذرد از حساب عیون باشد و بزرگتر دانه از مروارید که نشان داده‌اند دانه‌ای بوده که خلفای بغداد را بوده است. - سه مثقال - و آن را «دریتم» خواندند. (۸)

خواجه نصیرالدین طوسی بعد از مطالبی که در قیمت

- محافظت مروارید - فساد مروارید - خواص طبی و منافع مروارید - اصلاح مروارید بیان می دارد، اخبار و حکایتی در مورد مروارید و در تیمم نقل می کند که در نوع خود جالب است.

#### حکایت اول

آورده اند که در خزانه سلطان محمود سبکتکین دری بوده است شکل فوفلی به غایت خوب و آبدار و باطراوت وزن او در مثقال و چهار دانگ و آن را «یتیمه» می گفته اند. و یتیمه لقب مرواریدی باشد که او را مثل و مانند نبود در آن وقت در نیکویی و بزرگی به مبلغ سه هزار دینار ملکی - جوهریان آن عهد آن را قیمت کردند که هفت هزار دینار رز سرخ باشد.

#### حکایت دوم

آورده اند که در تیمم پیش هشام بن عبدالملک آوردند وزن او - عبده - دختر عبدالله بن یزید بود پیش او نشسته بود و او را فریبهی به حدی بود که هر که خواستی بر خیزد چند کس بایستی تا او را یاری کردند تا بر پای خواستی، هشام او را گفت اگر تو تنها بر پای خیزی بی آنکه کسی ترا یاری کند این در به تو بخشم عبده خواست که بر پای خیزد، با بسیاری رنج و مشقت تمام بر نخاسته بود بیفتاد و رویش بر زمین زد و از بینی او خون روان شد هشام آن در به وی بخشید.

وزن او سه مثقال بود و جمله کمال و نیکویی در وی حاصل و آن را به هفتاد هزار دینار خریده اند از زر مغربی و چون ایام دولت مروانیان در گذشت. آن «در تیمم» در دست خلفای عباسی افتاد - این جصاص که جوهری وقت بود روزگار مقتدر آن را صد و بیست هزار دینار مغربی قیمت کرد و گفت اگر این در فرید نبودی و او را جفتی بود به پانصد دینار قیمت کردمی.

#### حکایت سوم

آورده اند که ملکه خوارزم به نشابور آمد. دانه مروارید بودی به غایت خوب - سفید - باطراوت - تنگ سوراخ - خوشاب - که اسم «در تیمم» بر آن اطلاق توان کرد به وزن دو دینار و چهار دانگ و نیم و او محتاج زر شد و می خواست که آن را در سر بفرود - شخصی آن را به پانصد دینار زر بخرد و بعد از آن به مدت دو سه روز جوهری آمد از قونیه و آن را به هفتصد و پنجاه دینار بخرد - چون ارزان خریده بود ارزان بار فروخت و آن مشتری آن را به شهر قسطنطنیه به مبلغ ده هزار دینار زر بفرود.

#### حکایت چهارم

حدیث «در تیمم» که در دست خلفای عباسی بوده است، بسیار دیده اند در هر سالی یک روز عید آن را پیش عمامه می آویخته اند و آن دری بوده است: مدحرج - عیون نجم - خوشاب - سفید - باطراوت - تنگ سوراخ - میرا از عیب و نقصان - وزن او شش مثقال بوده است و جماعتی سه مثقال گویند هیچ کس از جمله جوهریان متقدم و متاخر - حکایت نکرده است که چنین دری دیده اند یا شنیده و آن عذیم المثل بوده است. و نام آن «در تیمم» بوده و خلفا به وجود آن مباحثات و مفاخرت می نموده اند - از عنایت عزت و وجود آن و بهر وقت که بار رسولان داده اند از پیش عمامه می آویخته اند.

#### حکایت پنجم

خواجه نصیرالدین طوسی در حکایت دیگر ضمن اشاره به موقعیت تجاری و بازرگانی سیراف و جزیره کیش و صنعت صید مروارید و تجمع جوهریان در این

## □ خواجه نصیرالدین طوسی در

### «تنسوخ نامه ایلخانی»

### می نویسد: «مروارید را از مغاص

### کیش و بحرین بیرون می آورند.

### و مغاص موصفی باشد از دریا که

### معدن صدف مروارید باشد و در آن

### مغاص پیوسته صدف نباشد و در

### سالی دو ماه به وقت آفتاب و در

### سرطان و اسد باشد.

جزایر - «در تیمم» را ویژه منطقه سیراف و جزیره کیش می داند و چنین می آورد:

آورده اند که خواجه ای بود پارسی از معارف تجار، گفت من وقتی به شهر سیلاف (سیراف) که از شهرهای فارس و توابع کیش و جردن است به تجارت رفته بودم - و مروارید از کیش و بحرین آنجا آوردم و سوراخ کنند. چون حرفت من جوهری بود پیوسته به شهر سیلاف رفته می و از آنجا به کیش و بحرین و در آن تاریخ رسم چنان بوده است که تجار کشتی غواصان را به مزد می گرفته اند و به بخت و روزی به دریا فرو می فرستاده اند. و چون اصداف از دریا بر آوردندی - مروارید آن حاصل کردمی و به اطراف عالم بردمی.

هر وقت که به شهر «سیلاف» رفته می نزل من در خانه پیر زنی بود و چون از آنجا به دریا رفته می به حکم حقوق پیرزن بضاعتی از وی بستندی و بدان قدر محقر مروارید ریزه یانیم روی یا غیر آن بخریدمی و بار بفرودختی و مکسب آن به وقت بازگشتن به شهر سیلاف با آن پیرزن رسانیدمی و دعای او را بدرقه خویش دانستمی - تا یک نوبت به شهر سیلاف رسیدم پیرزن به جوار رحمت ایزدی پیوسته بود و از او دختری طفل مانده بود، به وقت بازگشتن به حکم سنت قدیم - با آن طفل گفتم: بضاعتی بده تا ترا نیز منفعتی باشد - طفل گفت من هیچ ندارم - مگر گریه ای - گفتم بیار تا ببرم و بفروشم و در عوض آن مروارید خرم. طفل، گریه می آورد و با خود در کشتی بردم که در کشتی به گریه احتیاج تمام باشد به سبب آنکه موش درو پدید آید و خوف باشد که کشتی سوراخ کند و بندهای او ببرد و بارها سوراخ کند. بدین سبب گریه در کشتی دارند دفع موشان را. (۹) و چون موسم غوص بگذشت و آنچه (باری تعالی) روزی مقدر کرده بود بدست آمد از بضاعت آن طفل غافل بودم تا روزی که کشتی از مغاص باز خواست گشتن، غواص را گفتم یک کرت فرو تا مزد غوص این گریه به تو دهم که این بضاعت طفلی است درویش. و غواص فررفت و یکی صدف بر آورد، چون به ساحل دریا آمدم و بشکافتم دانه مروارید به وزن سه مثقال سفید، عیون، مدحرج، نجم، خوشاب، باطراوت و به غایت کامل بیرون آمد. بدان تعجب نمودم که هرگز مثل آن ندیده بودم و نشنیده.

در آن تاریخ خلفای مصر را به تحصیل مروارید رغبتی تمام بود من روی به مصر آوردم، چون آنجا رسیدم انواع مروارید با من بود به خدمت عزیز مصر بردم، مقومان را فرمود تا قیمت کنند، مقومان بدیدند و به خزانه وی فروختم آنکه آن دانه را نیز عرض کردم عزیز مصر مقومان را فرمود تا آن را نیز قیمت کنند، مقومان تعجب ها نمودند. بدو گفتند، ما مثل این دانه ندیده ایم و نشنیده، این را قیمت نباشد، چه جوهر را مثل نبود. چون مقومان از تقویم آن عاجز شدند. حال آن دانه من اوله الی آخره در خدمت عزیز مصر باز گفتم و گفتم: این جوهر حق و ملک دختر تیمم است و مرا در آن هیچ حقی نیست، عزیز مصر را این سخن به غایت خوش آمد و تعجب کرد و مرا محمدمت بسیار گفت و فرمود که این کار را طریق چه باشد تا این جوهر نفیس در ملک و خزینه ما آید و تملیک بدان حاصل آید. هر کس از مملازمان حضرت سخنی می راندند و رای میزدند. هیچکدام موافق عزیز مصر نبودند - گفتند توفقی باید کرد تا در این باب تأمل شافی رود و رای موافق دست دهد آن دانه مروارید را به خازن سپردم و باز گفتم.

دیگر روز به خدمت رفتم - رای بر آن قرار گرفته بود که مصلحت در آن است که دختر را عزیز مصر نکاح آورد تا آن دختر، آن در را بدو بخشد تا هم حق به موضع خود رسیده باشد و تملیک آن عزیز را حاصل شود.

پس معتمدان را نصب کرد با عدتی و ابهتی تمام و آن دختر را از شهر سیلاف چنانکه لایق آن چنان پادشاهی بود به مصر آوردند و عزیز مصر او را به زنی کرد و دختر آن در تیمم را به عزیز مصر بخشید و مرا نواخت های بسیار فرمود و تشویق های بیشمار کرامت کرد.

و آن «در تیمم» آن است و آن را بدو وجه تیمم گویند - یکی آنکه بی همتا بود و مثل و مانند نداشت دیگر آن که نسبت تیممی بدان طفل تیمم کردند.

و اسم در بر جمله لوه لوه خرد و بزرگ اطلاق کنند. (۱۰)

### پی نوشت:

- ۱- گرهها، بی بی دکاه، از مجموعه کتاب جوانان، ص ۹۲.
- ۲- زهت نامه علایی، شهردان بن ابی الخیر، به تصحیح دکتر فرهنگ جهان پور، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۲۵۸.
- ۳- مسالک و ممالک، ابو الاسحق ابراهیم اصطخری، به اهتمام: ایرج افشار شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۳۴.
- ۴- مروج الذهب، ...، ابو الحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه، ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۴۶.
- ۵- تنسوخ نامه ایلخانی، خواجه نصیرالدین طوسی، به تصحیح و مقدمه و تعلیقات، استاد مدرس رضوی، انتشارات اطلاعات، صص ۸۳ - ۸۴.
- ۶- همان، تنسوخ نامه، ص ۹۲.
- ۷- همان، تنسوخ نامه، ص ۹۹.
- ۸- همان، تنسوخ نامه، ص ۱۰۰.
- ۹- سرگذشت کشتی رانی ایرانیان، پرفسور هادی حسن، ترجمه، امید اقتداری، ص ۱۷۰، به نقل از راهنمای کشتی رانی - کیا- تان که بین سالهای ۷۸۵-۸۰۵ میلادی نوشته شده است.
- ۱۰- کشتی تخته است و کشتی بان آدمی، همان گونه که موش زمینی وجود دارد موش آبی هم پیدا می شود...
- ۱۱- تنسوخ نامه ایلخانی، پیشین... صص ۱۰۷-۱۱۲.